

سلسله

نعمت‌اللهی مونسعلیشاهی

فرزانه پاكنهاده جنابه آقاي وحيدنيا در پيرو مقاله (سلاسل تصوف)
مندرج در شماره ۵ مهنامه گرانقدر وحيد دنباله بحث ذوالرياستين مونس -
عليشاه را بطور ايجاز مي‌نگارد تا پژوهندگان راه حق و حقيقت را از خطا و
لفزش باز دارد و براي افاضل عصر از دريده تاريخ اديان مزيد اطلاع و
بصيرت گردد .

از جمله كساني كه از طرف ذوالرياستين اجازه ارشاد داشتند :

۱- حاجي زين‌المابدين پاقله‌اي ساكن اصفهان

۲- حاجي قوام ساكن تهران

۳- پددام ساكن تهران

۴- معصوم زاده رودسري ساكن رشت

۵- جلال‌الدین بهشتی ساکن کرمانشاه

۶- سید علی فردوس ساکن شهر ری

۷- سید علی برقی امام جماعت ساکن تهران

۸- حجت بلاغی که اکنون ساکن قم قبلاً مکلا بوده بعد معمم گردید و در جلد دوم زندگانی شمس‌العرفا خود را حجت علی‌شاه نامیده و اصطلاحات اسمعیلیه را بعنوان اصطلاحات تصوفی در کتابش بکار برده است و خود را جانشین شمس‌العرفا و ذوالریاستین معرفی نموده و نامه‌ای از آقای عصار استاد دانشکده الهیات مبنی بر ثبوت قطعیت خود ارائه نموده است.

۹- دکتر جواد نوربخش که در فوت ذوالریاستین معاونت بهداری بم را عهده‌دار بود و سنین عمرش به سی فرسیده بود اکنون مقیم تهران و خانقاه مونس را از ورثه‌اش ایتباع نموده است.

ورود به این سلسله پنج غسل (اسلام) - توبه - زیارت - حاجت - جمعه (و پنج وصله (پارچه - نبات - انگشتر - سکه - جوز) ضرورت دارد و در مجالس قفری ذکر علی را نیز معمول می‌دارند و به افرادی که ذکر سرالسرتلقین می‌گردد می‌سپارند در خلوت ذکر سرکه نام مولای متقیان علی (ع) است و در حضور جمع ذکر حیات را متذکر گردند این عمل موجب تشتت فکر بوده و وحدت خیال و تمرکز دست نمی‌دهد و ذکر حیات که دو نوع و دو درجه است آشنا نبوده و بديك نهج دستور می‌دهند. مرحوم ذوالریاستین در اواخر حیات خود در پاسخ نامه یکی از مریدان که به اصفهان بعنوان فقیر محمد نام گسیل داشته‌اند صریحاً متذکر گردید که هر کسی بعد از وی داعیه جانشینی بهم زند به لعنت خدا و رسول اکرم گرفتار گردد و رساله‌ای که در چهلمین روز وفات مونس منتشر گردید خود نیز مؤید این قول است.

اکنون برای مزید بصیرت خوانندگان روشنندگانی که خالی از تعصبات هستند تلخیص گفتار کیوان قزوینی را در باره پدر حاجی میرزا عبدالحسین ذوالریاستین مونس علیشاه که بنام حاجی علی آقا ذوالریاستین وفا علیشاه که امام جماعت مسجد نوشیراز بود می‌نگارد. ناگفته نماند که کیوان قزوینی خود در آن زمان از مشایخ بنام و نام‌آور و بلندآوازه بود و تنها در صفحات بلاد ایران سه هزار مرید بنده‌وار داشت که از بذل مال و جان در راه او مضایقه و تأملی نداشته بلکه بدین امر مفتخر بودند .

اینک از کتاب جلد سوم کیوان قزوینی که هنوز به زیورطبع درنیامده نقل می‌گردد:

در آن سفر که از اسپهان به شیراز رفته بودم و برگشتم به اسپهان در رفت و برگشت هفتاد نفر تازه مشرف شدند یعنی گرویدند بمن و مرا به قطبیت پذیرفتند در منازل راه و در شهر و دهات شیراز یکی از آنها حسین آقا برادرزاده حاج علی آقا قطب معروف ایران و مقیم شیراز بود که همه مردم بشکفت بودند که عم اکرم خود را باحشر با آنها رها کرده و اینجا آمده و نام آنها را به تنگ بر آورده و این شمرصفی علیشاه را که درباره پسر رحمت علیشاه که سر بطاوسیها سپرد با آنکه حاج آقا محمد پدر همین علی آقا عموی او بود گفته می‌خواندند .

هفته عم ارشد پرمایه را

خواننده بابا عمه همسایه را

و حسین آقا جواب می‌داد که دین دخیلی به نژاد ندارد حضرت خاتم عمش ابولهب را در قرآن بد گفته با چه رسوائی با نام بردن زنش که در عرب بزرگتر ننگ است با آنکه ابولهب بمژده تولد آن حضرت کنیز بهامندش (تویبه) را آزاد نمود و در عروسی خدیجه چه خرجها و یاریها کرد

اما حاج علی آقا که با جهانی شکوه قطعیت داشت مسندنشین شیراز بود از آمدن حسین آقا نزد من بردشمنی بسیار که با من داشت دردل افزود اما اظهار ننمود زیرا ننگ خود دانست .

در شیراز شنیدم که حاج علی آقا با پری دهان و از بن دندان مکرر می گوید که در سال ۱۳۳۵ ه ق امام غایب ظاهر می شود و من اول یار آن حضرتم که مریدانم را که هزارانند از شهرها گردآورده چند فوج لشکر آراسته می سازم و می روم به کوفه که پایتخت امام خواهد شد برای یاری تابهر جنگی که بفرستد برویم و کشته شویم من گفتم باز خوبست که مانند اقطاب دیگر نمی گوید که من خود امام غائبم و ظاهر می شوم (چنان که سید وحیدی در ۱۳۴۱ رفت به مکه از تهران و قزوین و کربلا که همه جا اعلان عمومی و لشکر کشی داشت و بی گمان ظهور را معین به آن سال می کرد و روزی در مسجد الحرام وقت نماز جماعت حنفی با شمشیر برهنه بر مردم حمله نمود والا ان المهدی قد ظهر ، مردم شوریدند که این هو گفت هالناذا پس شریف مکه آمد او را گرفت و بست و یزندان برد بنام جنون و همانجا مرد یا کشتند و حاجی تاج معروف هم با ارادت سرشار همراهش بود اما اوها شد و با جهانی شرمندگی به ایران آمد و پس از دو سال در نیشابور بود که وطنش بود مرد و کتابی از حاجی تاج مانده اشعار خوبی دارد .

تا اینکه دیدم این وعده چون تازگی داشت زود انمکاس یافت اوج گرفت شهرت کرد و در زبانها و نقل مجالس شده و هر که بهر که می رسید می گفت شنیده او می گفت من که سهلم خواجه حافظ شیرازی هم شنیده پس هر که از هر که به او معتقد بود می پرسید که شما چه می فرمائید تا آنکه یاران

من هم از من کشف حال خواستند و اصرار نمودند که تو هم مسند نشینی کهر نباید کمتر از کبود باشد تو هم چیزی بگو تا از پیش آهنگان پس نیفتی که یال و دمت را ببرند. گفتم که گفتن هر چیزی آسانست و به کرسی نشاندنش دشوار آدم و ام‌دار گفته‌های خود است حاج علی آقا هم خرمن کوفته سخن گفته دیگران را که یاد گرفته بیاد می‌دهد تا خوشه از خرمن غیب گوئی مگر بچیند از خودش نیست اکنون سخنی شیوا با برترین آوا بطور ششقه از من بشنوید برسبیل عکاظ. رد مخر که او خواسته خودنمایی (عرض اندامی) کند برای شکستن تن اندام ما که بشهر او بفارنگری (بگمان او) آمده‌ایم با آنکه من کوچکتر از آنم که توانم در کاری پافشاری کنم در این مورد دست بر آورده پافشاری می‌کنم با دلی که دانم خدا شرمنده‌ام نمی‌کند بلکه باجهانی اطمینان برستی خودم گرو بندی می‌کنم بدله‌خواه او که می‌خواهد خود را بستاند به راستگویی در داعیه قطبیت که روشن‌تر کالای او است و مرا بنکوهد بناداری این کالا و نادانی رموز عالم بالا و گویم گای حریف بیا و بیار که چه نیکو آمدی اما تو که به سال نمی‌رسی و میمیری و مسند تو که بهزار دست چسبیده‌ای چهار دست (۱) گردش می‌کند که از تو بغیر نژادت می‌رسد و از شیراز به کرمانشاه می‌رود ولی نزدیک‌تر سفریست که پنجسال بعد برمی‌گردد به سرت عبدالحسین نام که او بر خود نام دیگری می‌بندد بدون نام درویشی چون در آغاز مشروطه خدمتها بجامعه نمود ملقب به لقب ذوالریاستین شد آنگاه

۱- توضیحاً باستحضار خوانندگان گرانمایه می‌رساند بعد از حاج علی آقا سید اجاق و بعد پسر حاج علی آقا و بعد چهارده تن مدعی قطبیت گردیدند ولی اکثریت با دکتر نوبخش است کیوان قزوینی در ۱۳۱۷ شمسی و ذوالریاستین ۱۳۳۲ درگذشت. نورالدین مددی

بنادانی او از شیراز بتهران می‌رود بقصد بهتری ولی رو نمی‌دهد روزافزون بدتری (پس است ششقه را فرودهم) پس آن سال گذشت من آمدم به اسپهان و بودم تا ۳۵ و می‌دیدم که در ۳۴ باز غیب‌گویی او چون موج آب اوج می‌گیرد و بر سر هر بازار می‌گویند و شهر بشهر دست بدست می‌برند تا آنکه شنیدم که حریم خودش هم باور نموده و بر تعیین روز هم افزوده که تحدی می‌کنم به اینکه روز یکشنبه غره محرم آن سال غره یکشنبه بسرافتاب بر نمی‌آید مگر پس از ظهور امام غایب آن سال در ماه ذیحجه این سخن در اسپهان چنان فاش شد که در هر مجلسی گفته شد و هر که شنید خورسند گردید چنانکه اذفر بهی فرهی در پوستش نمی‌گنجید منم بشدت هر چه تمامتر دنیا را کردم هر جا شنیدم شنواندم و مردم از سختم می‌رمیدند تا نزدیک محرم اعلام کردم که دهه عاشورا را در خانه‌ها عزاداری سیدالشهداء است از صبح تا ظهر و خودم بمنبر می‌روم چون همه خواهان منبرم بودند بزودی فاش شد و صبح یکشنبه خانه ما پر از طبقات مردم شد مانند روز عاشورا و در هیچ مجلسی روز اول چنین ازدحام نمی‌شد پس نزدیک ظهر خودم بمنبر رفتم و در اثنا سخن دیدم که گروهی از خواص مریدان حاج علی‌آقا هم آمده‌اند بمناسبتی سخن را بگردش انداختم تا آنکه گفتم امروز یکشنبه غره محرم ۳۵ ما انتظاری - های سنگین داشتیم مگر هنوز آفتاب بر نیامده خدا داند که انتشار سختم در منبر بهمه شهر و از آنجا بشیراز چه شرمساریها تولید نمود اما برای که (نه تنها عاقلان) همه دانند. *رتال جامع علوم انسانی* عباس کیوان قزوینی

در اینجا تلخیص گفتار، استاد بزرگوارم حضرت کیوان قزوینی پایان رسید. وعده می‌دهد که درباره سلاسل تصوف موجوده ایران بطور اختصار باز هم مطالبی از نظر تیزبین شما بگذرانم.

نورالدین مدرسی چهاردهی